

خواست تعدیل قدرت در کردار سیاسی نخبگان پیشا مشروطه

سید حامد اکبری یاسوج^۱

علی اکبر گرجی ازندریانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۲

چکیده

چالش‌های نظم سیاسی کهن با نظم جدید در آستانه‌ی قرن نوزدهم و بحران‌های نشأت گرفته از آن، نخبگان سیاسی و روشنفکران ایرانی را متوجه ضرورت تأمل در این باره و چاره اندیشی برای خروج از وضع موجود نمود. در عالم اندیشگی راه‌ها و راهکارهایی بی شمار برای خروج از این وضع پیشنهاد گردید، در ساحت عملی نیز به همان ترتیب. در این میان خواست تعدیل قدرت یکی از راهکارهای عمده‌ی نخبگان برای کارآمد نمودن نظم کهن و آماده سازی آن برای مواجهه با نظم نوین بود. نخبگان قاجاری در عصر پیشا مشروطه تلاش‌های اصلاح طلبانه‌ی کلان و عمده‌ای را برای تعدیل قدرت سیاسی حاکم انجام دادند. عباس میرزا پیشگام این اقدامات بود و قائم مقام فراهانی قوام بخش این کوشندگی‌ها به شمار میرفت. در این بین، میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر، نماینده‌ی اصلی و شاخص آرمان تعدیل قدرت در ساختار حاکمیت نشد، اما راهی که باز نمودند بعدها توسط رهروان آنان پیموده شد و در نتیجه‌ی آن، انقلاب مشروطه به وقوع پیوست. این مقاله به خواست این سه نفر در جهت نیل به تعدیل قدرت در کارکرد سیاسی آنان در دوران پیشا مشروطه و دلایل ناکامی شان می پردازد.

کلید واژه‌ها: تعدیل قدرت، پراکسیس سیاسی، کردار سیاسی، عباس میرزا، قائم مقام، امیر کبیر

^۱ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران.

^۲ دانشیار گروه حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

در آستانه‌ی قرن نوزدهم هر لحظه‌ی تاریخی جهان غربی ممزوج با دگرگشت‌ها و دگرگونی‌های بنیادین و اساسی بود. در این هنگام غرب، کانون زایش رخدادها و تحولات بسیار بزرگی بود که هر یک به نوعی و به نحوی تعیین کننده‌ی مسیر و روند سال‌ها و دهه‌های بعد بودند. انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب امریکا، انقلاب صنعتی، نوآوری‌های عظیم فکری و فرهنگی، پیشرفت‌های تکنولوژیک چهره‌ی غرب را تماما تغییر داده بود و از انسان غربی، انسانی از نوع دیگر و با ماهیت جدید باز آفرینی کرده بود. این عصر، دورانی جدید بود که نمودها و تجلی‌های مدرنش، آن را از عصر کلاسیک متمایز می ساخت. در واقع جهان مدرن در حال شکل گیری بود و «مدرنیته» مفهومی بود برای توصیف این عصر جدید. همزمان با پدیدآیی خیره کننده‌ی مدرنیته، ایران در چارچوب قالب‌ها و روال‌های معمول تاریخی اش محبوس مانده بود و هر گونه تحول و تغییری در همان چارچوب‌ها و قالب‌ها رخ عیان می نمود. قدرت گیری قاجارها از زمره‌ی این تحولات بود؛ فروپاشی یک حکومت راه را برای منازعات مدعیان قدرت فراهم ساخته بود و از دل این منازعات در نهایت قاجارها سربرآوردند. آنان در همان ابتدای کار، بدون اندک توجهی به تغییرات در حال وقوع، و چه بسا در بی خبری نسبتا مطلق از تحولات روی داده، نظام سیاسی خود را بر مبنای همان نظم کهن سامان دادند. به عبارتی نظم کهن با نامی جدید بازتولید شده بود و در ماهیت آن تغییری روی نداده بود. اما آیا این نظم کهن توان بقاء در عصر مدرنیته را داشت؟ آیا نظم کهن قابلیت آن را داشت که در عصر جدید بتواند کارکردهای یک نظم سیاسی کارآمد را ایفا کند؟ البته گذشت زمانی اندک از استقرار نظم قاجاری و وقوع جنگ با روس‌ها، نظم کهن را با چالشی جدی مواجه ساخت و همین سرآغازی شد برای انجام کوشش‌های اصلاح طلبانه و کوشندگی‌های اصلاح گرایانه.

در باب این تلاش‌ها و کوشندگی‌ها سخن بسیار گفته شده و پژوهش‌های فراوان، ارزشمند و قابل توجهی صورت گرفته است. در این مجال، مقصود آن نیست که از دریچه‌ی نگاه پژوهش‌های انجام یافته به موضوع کوشندگی‌های اصلاح طلبانه پرداخته شود، بلکه مراد آن است که از دریچه‌ی مقوله‌ای دیگر این تلاش‌ها و اقدامات تبیین گردند؛ مقوله‌ی تعدیل قدرت. از این منظر سوال این است که خواست تعدیل قدرت در پراکسیس (کردار) سیاسی نخبگان پیشا مشروطه چه جایگاهی داشت؟

نخبگانِ پیشا مشروطه و خواستِ تعدیلِ قدرت

در منابع تاریخی و پژوهش‌های صورت گرفته به تفصیل به کوشش‌ها و تلاش‌های گروه کم‌شماری از نخبگان قاجاری اشاره شده است^۱ که هر یک برنامه‌ای اصلاح طلبانه برای اصلاح و بهبود امور ملک و دولت در پیش گرفتند. منابع پژوهشی اقدامات این نخبگان را در چارچوب‌های مختلف تفسیر و تبیین کرده اند، ما در این مقاله ضمن عنایت به تمامی تفسیرهای موجود بر این باوریم که می‌توان پراکسیس سیاسی این نخبگان را در راستای تعدیل قدرت تفسیر و تبیین نمود. در سطور آتی در تلاش خواهیم بود میزان اعتبار این مفروض را در لابلای اشارات تاریخی نشان دهیم.

عباس میرزا؛ مدرنیزه کردن قدرت

پایه گذار حکومت قاجار مجال آن را نیافت که قدرت خود را از لحاظ نهادی تثبیت نماید. او زمان نسبتاً طولانی‌ای را صرف مبارزه با گروه‌های رقیب و سران و رهبران متعددی نمود که هر کدام همچون او مدعی کسب مقام سلطنت و پادشاهی ایران بودند. پس از پایان جنگ و جدال‌های بی‌شمار و آغاز سلطنت، تقدیر بر وفق مراد آغا محمد خان نبود و با مرگش زمام حکومت به شاه جدید سپرده شد.^۲ فتحعلی شاه در شرایطی زمام امور را به دست گرفت که اوضاع زمانه از هر لحاظ تغییر یافته بود اما عقلانیت قبیله‌ای و ذهنیت ایللی شاه جدید به هیچ وجه در انطباق با عصر جدید نبود. از همین رو بود که رخداد جنگ ایران و روس، قاجارها را تا مرز فروپاشی و اضمحلال پیش برد. در همان حال رخداد مذکور، موجب شکل‌گیری فکر بازاندیشی و گفتمان اصلاح خواهی در ابتدای حکومت قاجار گردید. حاملان این فکر، نخبگان سیاسی قاجاری بودند که شاخص‌ترین آنان در زمان سلطنت فتحعلی شاه، عباس میرزای ولیعهد و قائم مقام‌ها بودند.

یورش روسها به ایران در سال ۱۲۱۸ هـ ق نخستین عاملی بود که عباس میرزا را به واقعیت انحطاط ایران، واقف ساخت. در حقیقت یورش روس‌ها عامل اصلی بیداری تدریجی ایرانیان و شکل‌گیری نخستین حرکتهای اصلاحی و تجددخواهی در ایران شد، قرار گرفتن ایران در کانون توجه قدرت‌های غربی، به ویژه در دوره‌ی جنگ‌های ناپلئونی و سپس دو دوره جنگ بدفرجام ایران و روسیه تزاری که به انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای انجامید، ایرانیان را با بزرگترین چالش عصر جدید روبرو ساخت. عباس میرزا نایب السلطنه، ولیعهد فتحعلی شاه، نخستین سنگ بنای اصلاحات و تجددخواهی را در ایران نهاد. «ژوبر» نماینده ناپلئون که در سال ۱۸۰۶ م به ایران آمد از

اشتیاق فراوان عباس میرزا به علوم و فنون جدید اروپایی و تلاش او برای فهم علل ترقی و اقتدار دول اروپایی سخن می گوید. او پرسش‌های عباس میرزا را چنین ثبت کرده است:

"نمی دانم این قدرتی که شما اروپایی‌ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟... مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما بر ما می تابد، تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از شما است؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری می دهد؟ گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هوشیار نمایم؟"^۳

پرسش آخر عباس میرزا نشانگر دغدغه‌ی جدی وی برای آگاه‌سازی ایرانیان است و نشان می دهد که شاهزاده تجددگرای قاجار به خوبی ضرورت انجام اصلاح را دریافته بود. پس از شکست ایران از روس‌ها، عباس میرزا به یاری قائم مقام‌ها اصلاحات مهمی را آغاز نمود، اصلاحاتی که هدف اصلی آنها متجدد نمودن ایران و مدرن‌سازی قدرت قاجارها بود. محورهای اساسی این اصلاحات یا مشخصات عمده این بنای جدید عبارت بودند از:

۱- اصلاح و نوسازی قشون

۲- تنظیم قواعد تازه برای ملکداری و مالکیت و برانداختن سنت فروش ایالات

۳- تفکیک خالصه‌ها از موقوفات

۴- تعیین روز مظالم، برای رعیت

۵- تاسیس چاپارخانه برای دفع اجحاف به رعایا

۶- اعزام محصل به فرنگ برای انتقال علوم جدید به کشور

۷- تشویق صنایع و تلاش برای استقلال اقتصادی

۸- ترویج اندیشه اتحاد اسلامی میان ایران و عثمانی^۴

همانگونه که از محورهای فوق بر می آید هدف شاهزاده مدرن‌سازی قدرت سیاسی بود و به سختی می توان مدعی شد که شاهزاده به دنبال مقوله تعدیل قدرت بوده باشد. اما اهمیت مدرن‌سازی شاهزاده برای مقوله تعدیل قدرت در این است که مدرن‌سازی را باید گام نخست پروژه تعدیل قدرت به حساب آورد.

درباره اقدامات اصلاح گرایانه عباس میرزا سخن بسیار گفته شده و پژوهشگران اغلب با تمجید از آن یاد کرده اند، ناگفته پیداست که این اصلاحات در نوع خود ستایش آمیز و قابل توجه هستند. اما در ارتباط با اصلاحات مورد نظر چند نکته را مورد توجه داشت:

نخست آنکه این اصلاحات بیشتر از نوع واکنشی بود، چرا که شاهزاده پروژه نو سازی و اصلاحات را به عنوان واکنش و پاسخی در برابر هجوم استعماری روسیه تزاری کلید زد. جدا از جنبه‌های مثبت اندیشه‌های اصلاح طلبانه ی عباس میرزا، این برنامه ماهیت منفعلانه، عکس العملی و عملگرایانه داشت و علاوه بر این، سایر نخبگان سیاسی قاجاری نیز به دلیل تهدید منافع و مطامع شخصی خود، به شدت مانع پیشبرد اصلاحات او شدند. البته دولتمردان قجری و در راس آنها شخص فتحعلی شاه قاجار، تصور صحیحی از تمدن غرب نداشتند و به غیر از عباس میرزا و همراهانش که در ولیعهدنشین تبریز مستقر بودند، با آگاهی از تحولات تمدن غرب و تاثیرات مدرنیزاسیون در تحولات مختلف کشورهای همسایه از جمله روسیه و عثمانی و حتی مصر، به این نتیجه رسیدند که تنها رمز موفقیت ایران در برابر تهاجم ارتش روسیه، رونق بخشیدن به پیشرفت‌های علمی و فنی، سایر جنبه‌های زندگی جامعه ایرانی می باشد و لذا اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید دست به یک سری اصلاحات و نوسازی بزند.^۵ به همین دلیل بود که به عنوان اولین اقدام عملی در راستای تحقق اهداف برنامه نوسازی ایران و همچنین توسل به نیروی سوم جهت تعدیل نفوذ انگلستان و روسیه در عرصه سیاسی و امنیتی ایران، کشور فرانسه به رهبری ناپلئون بناپارت مورد توجه عباس میرزا قرار گرفت و لذا هیأت هفتاد نفری به ریاست ژنرال «گاردان» برای نوسازی ساختاری و نظامی قشون ایران به سبک اروپایی و آموزش ساختن اسلحه و استحکامات و تهیه نقشه‌ها و کالکهای نظامی به ایران سفر نمودند.^۶ همان گونه که می دانیم و در اینجا مجال بحث بیشتر نیست، این اصلاحات به دست فرانسوی‌ها عملاً ناکام ماند.

نکته دوم که باید در نظر داشت این است که هدف عباس میرزا بیشتر روی مدرن سازی بخش نظامی متمرکز بود و جنبه‌های دیگر در حاشیه این مقوله قرار داشتند. بنابر این پروژه اصلاح طلبی عباس میرزا چندان گسترده نبود که تمامی امور را در برگیرد.

نکته سوم و چه بسا مهم ترین موضوع از دیدگاه ما این است که عباس میرزا در ظاهر امر صرفاً به دنبال مدرن سازی جنبه‌های از ساختار سیاسی و اجرایی و امور نظامی کشور بود و مستقیماً مقوله-ی تعدیل قدرت را پیگیری نمی کرد. به عبارتی عباس میرزا شاهزاده‌ای تجدد گرا بود که نگاهش به

قدرت سیاسی، همان نگاه سنتی بود، اما از دریچه بررسی ما پراکسیس سیاسی عباس میرزا از این جهت اهمیت می یابد که مدرن سازی قدرت گام نخست برای انجام تعدیل قدرت است. در واقع گام نخستین را برای تعدیل قدرت عباس میرزا برداشت.

قائم مقام فراهانی؛ هدایت گر پروژه اصلاحات شاهزاده

عباس میرزا برای پیشبرد پروژه اصلاحگرایانه اش تنها نبود، او دو شخصیت بزرگ این عصر را در کنار خود داشت. میرزا عیسی قائم مقام و میرزا ابوالقاسم قائم مقام. دو شخصیت برجسته و میرزکه جزو نخبگان و برجستگان دوران بودند. در این میان بی شک نقش میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا عیسی بزرگ از هر جهت قابل توجه تر و چشمگیر تر بود. نگاهی به زندگانی وی به خوبی گویای جایگاه و نقش وی می باشد؛ وی در سال ۱۱۹۳ ق در هزاوه فراهان اراک تولد یافت.^۷ میرزا ابوالقاسم علوم متداوله را زیر نظر پدر خود آموخت و در آغاز جوانی به خدمت دولت درآمد و مدت‌ها در تهران کارهای پدر را انجام می داد. سپس به تبریز نزد پدرش که وزیر آذربایجان بود رفت، چندی در دفتر عباس میرزا ولیعهد به نویسندگی اشتغال داشت و در سفرهای جنگی با او همراه شد و پس از آن که پدرش انزوا گزید پیشکاری شاهزاده را برعهده گرفت. در سال ۱۲۳۷ ق پدرش درگذشت.^۸ این حادثه تلخ تأثیر عمیقی بر قائم مقام برجای گذاشت. قائم مقام خود درباره مرگ پدری نویسد: "پدر من مرد واز کلیه فرزندان وی فقط یک نفر که سن وی هنوز از بیست نگذشته بود برای من باقی ماند و من میان دشمنان تنها ماندم." "باوجود این از اقتدار قائم مقام کاسته نشد. میرزا عیسی پدر قائم مقام نیز در زمانی که وزیر عباس میرزا بود در ولایت آذربایجان نظمی فوق العاده ایجاد کرد او در نزد عباس میرزا نهایت جهد و کوشش خود را برای اصلاح امور به کار بست وی به ضعف اصلی نظام حاکم در ایران که همان ضعف بنیه نظامی بود پی برد و در اثر تدبیر ودرایت و بیش و توصیه های او بود که اقداماتی برای تشکیل ارتش نوین در ایران صورت گرفت.^۹ بعداز آمدن ژنرال گاردان به ایران و ارائه طرح هایی در این زمینه با پشتیبانی عباس میرزا وحسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام اصلاحاتی در ساختار ارتش ایران به وجود آمد دسته های سواره نظام تشکیل گردید، همچنین با توصیه وانتخاب میرزا بزرگ اولین گروه از محصلین ایرانی که مرکب از پنج نفر بودند به خارج از کشور اعزام شدند و برای ادامه تحصیل به لندن رفتند^{۱۰} قائم مقام در محضر این پدر متجدد پرورش یافته بود.

بیان این سرگذشت با هدف اطلاع از جزئیات حیات قائم مقام نیست، بلکه آگاهی از نحوه‌ی ورود، رشد و قدرت‌گیری یک نخبه‌ی سیاسی در دستگاه سلطنت قاجار است. نخبه‌ای که خود بخشی از هیات حاکمه بود و از قدرتی چشمگیر هم برخوردار بود. به نحوی که با بعضی از کارهای ولیعهد مخالفت می‌کرد و به امور شخصی ولیعهد نیز نظارت داشت. قائم مقام این نظارت را که همه‌ی اعمال و افکار عباس میرزا را شامل می‌شد، وظیفه وجدانی و اخلاقی خود می‌شمرد. این احساس مسئولیت به طرز نمایانی در اشعار او بازتاب یافته است. قائم مقام خود را موظف می‌دانست تا کاستی‌ها و عیب‌ها را بی‌هیچ پرده پوشی برملا سازد و در رفع آن‌ها بکوشد او حتی بر اخلاقیات و کردار خصوصی نایب السلطنه نظارت می‌کرد و آنگاه که می‌دید شاهزاده در این دوره حساس به عیش و نوش می‌پردازد از خود عکس‌العمل نشان می‌داد و می‌کوشید او را به مسئولیت‌های خطیر خود متوجه سازد.^{۱۱} البته این به معنای آن نبود که قائم مقام در جهت کاستن از قدرت ولیعهد می‌کوشید، بلکه هدف او پرورش شاهزاده‌ای توانمند بود. نمونه‌ی این گونه‌ی وزیرا و کاربدستان در تاریخ ایران فراوان است. قائم مقام اگر چه به شاهزاده جوان بسیار نزدیک بود، اما دشمنان و رقبای جدی هم داشت. همین بدخواهان باعث شدند که وی به اتهام دوستی با روس‌ها از کار برکنار شود و سه سال در تبریز به بیکاری گذراند. اما پس از سه سال معزولی و خانه نشینی در سال ۱۲۴۱ هـ ق دوباره به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب السلطنه منصوب شد.

قائم مقام دوباره فرصت آن را پیدا کرد که در دربار قاجار خدمت نماید، اما این فرصت چندان دوام نداشت. مورخان از جلسه‌ای گزارش می‌دهند که موضع‌گیری قائم مقام، خشم شاه را برانگیخته است؛ در سال ۱۲۴۲ ق فتحعلیشاه به آذربایجان رفت و مجلسی از رجال اعیان، روحانیون، سرداران و سران ایلات و عشایر ترتیب داد تا درباره صلح یا ادامه‌ی جنگ با روس‌ها به مشورت پردازند. در این مجلس تقریباً عقیده عموم به ادامه جنگ بود و تنها کسی که در این مجلس ساکت ماند قائم مقام بود.^{۱۲} فتحعلیشاه که متوجه سکوت قائم مقام شد احتمال داد که او مخالف ادامه‌ی جنگ باشد لذا نظر او را جویا شد و رأی او را خواست قائم مقام پاسخ داد من اهل قلم هستم و سران سپاه بیش از من در اظهار عقیده صلاحیت دارند. شاه عذر او را نپذیرفت و از او رأی خواست لذا قائم مقام با صراحت لهجه که از خصایص او بود گفت: اعلیحضرت چقدر مالیات می‌گیرند؟ شاه جواب داد: شش کرور قائم مقام گفت: دولت روس چقدر مالیات می‌گیرد؟ شاه گفت: ششصد کرور. قائم مقام گفت: به قانون حساب کسی که شش کرور مالیات می‌گیرد، با کسی که ششصد کرور، از جنگ در نمی‌آید. شاه

ناراحت شد و دشمنان قائم مقام مجدد او را به دوستی روس‌ها متهم کردند. در نتیجه قائم مقام دوباره معزول شد و به مشهد تبعید شد.^{۱۳}

موضع گیری قائم مقام در این نشست به خوبی نشان می دهد قائم مقام نخبه‌ای از نوع دیگر بود، اما مانند دیگر نخبگان به دنبال کسب رضایت و خرسندی شاه نبود، بلکه منافع دراز مدت حکومت و کشور را در نظر داشت. اظهار نظر قائم مقام هم درست از آب درآمد و پس از بروز جنگی ویرانگر میان ایران و روسیه، روس‌ها شکست سختی را بر ارتش ایران تحمیل کردند و حتی پایتخت دوم کشور، تبریز، را در آستانه‌ی سقوط قرار دادند. فتحعلی شاه در این هنگام بود که متوجه گردید دچار اشتباه بزرگی شده است، از همین رو پیشخدمت خاص خود را به عذر خواهی از قائم مقام و تقاضای اغماض از گذشته فرستاد و از او دلجویی کرده او را به تهران بردند.^{۱۴}

با بازگشت دوباره قائم مقام به دستگاه اداری، وی ماموریت جدیدی یافت. ماموریتی که در راستای دفاع از منافع ملی ایران و حاکمیت قاجار بود. یکی از خصصیت‌های اصلی اصلاحگران دوره قاجار نگاه ملی آنان به مسائل است. قائم مقام هم این گونه بود. شاه قائم مقام را با دستورهای لازم و اختیار نامه عقد صلح به نام ولیعهد (عباس میرزا) روانه تبریز کرد. در این زمان روسها کوشش داشتند که سرزمین های بدست آورده را برای همیشه به خاک خود ملحق نمایند ولی قائم مقام با پشتکار و سیاست مدبرانه خود موفق شد آن‌ها را از خیال خود منصرف نموده، رود ارس را مرز دوکشور قرار دهد. بالاخره عهد نامه ترکمان چای توسط قائم مقام نوشته شد. در این امر تردیدی نیست که اگر کوشش های قائم مقام نبود بدبختی های آن جنگ برای کشور ما به مراتب بیش از آن چه واقع شده بود می بود، یعنی تبریز یکی از شهر های روسیه شمرده می شد.^{۱۵}

قائم مقام: وزیر در کسوت شاه

در اواخر دوره‌ی سلطنت فتحعلی شاه دو واقعه روی داد که قائم مقام را بیش از هر زمان قدرتمند ساخت. در اوایل سال ۱۲۴۹ ق عباس میرزا برای دفع فتنه یاغیان افغانی عازم هرات شد و قائم مقام را نیز همراه برد. عباس میرزا بیماری سل داشت در مشهد بستری شد و فرزند خود محمد میرزا را مأمور فتح هرات کرد هرات در محاصره بود که عباس میرزا درگذشت و قائم مقام که جنگ را صلاح نمی دانست با یار محمد خان افغانی عهد نامه صلح بست و به تهران بازگشت. ظاهراً قائم مقام شاهزاده پرورش یافته در مکتب خود را ازد دست داد، اما این پایان ماجرا نبود. محمد میرزا در ماه صفر ۱۲۵۰ هجری قمری به تهران وارد شد و در همان ماه جشن ولیعهدی او به جای پدر برپا شد و ولیعهد ایران

به فرمانروایی آذربایجان و قائم مقام به وزارت او عازم تبریز شدند. چندی نگذشت که فتحعلی شاه در ۱۲۵۰ ق درگذشت.

پس از انتشار خبر مرگ فتحعلی شاه در اکثر ولایات شاهزادگان به ادعای سلطنت برخاستند در تهران شاهزاده ظل السلطان، در فارس حسینعلی میرزا فرمانفرما به کمک برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه هریک خود را پادشاه مستقل نامیدند.^{۱۶} و تا ورود محمد شاه به تهران به صرف اندوخته و خزانه دولتی مشغول بودند.^{۱۷} ظل السلطان حکمران تهران هنگامی که در اصفهان بود، از خبر وفات فتحعلی شاه آگاه شد و با شاهزادگان و حکام ولایات مرکزی ایران وعده ای از درباریان که در تهران بودند همدست شد و خود را پادشاه خواند و با عنوان عادلشاه و علیشاه مدت ۹۰ روز سلطنت کرد بعد از اعلام سلطنت عده ای از او باش تهران را به عنوان سرباز به زور پول جمع آوری کرد و دسته های نظامی را که قبلاً همراه فتحعلی شاه به اصفهان رفته بودند با فرمانده آنان علینقی میرزای رکن الدوله را به پایتخت احضار کرد. وی باسپاه خود و کلیه ذخایر و اثاثیه سلطنتی به تهران آمد و ضمن ابراز خدمتگزاری بازو بند فتحعلشاه را که یک قطعه الماس بنام دریای نور و به وزن ۴۰ گرم بود به ظل - السلطان تسلیم کرد.^{۱۸}

البته این وقایع استثنایی نبود، تاریخ ایران بارها شاهد این دست از وقایع بوده است. با مرگ هر پادشاه، برای مدتی شیرازه امور از هم می پاشد و فردی توانمند را لازم است که امور از هم گسیخته را دوباره سامان بخشد. اما این بار فرد توانمند جانشین شاه درگذشته نبود، بلکه وزیر معروف قائم مقام بود. از مدت ها قبل از مرگ فتحعلیشاه، قائم مقام نیز دست به اقداماتی زده و با همکاری سفرای دو کشور انگلیس و روسیه و افسران انگلیس که به ایران آمده بودند اقدام به تجهیز توپخانه و آموزش دادن پیاده نظام نمودند و کوشش نمود در مدت کوتاهی توپخانه تبریز مجهز شود. زمانی که خبر فوت شاه قاجار توسط آصف الدوله به تبریز رسد قائم مقام و محمد میرزا با قیام ظل السلطان مواجه شده بودند. قائم مقام پیشدستی کرده به سایر حکام ولایات نامه نوشته جلوس محمد شاه و پشتیبانی دولت های خارجی را از وی اطلاع داد تا از بروز اغتشاشات جلوگیری شود، ولی این خبر تأثیر چندانی نکرد و مدعیان سلطنت درمازندران، خراسان، کرمانشاه، علاوه بر فارس و تهران قیام کردند.^{۱۹} قائم مقام ابتدا دوتن از برادران محمد میرزا یعنی جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را در آذربایجان دستگیر و روانه زندان کرد، سپس سپاهیان را که گرد آورده بود یک دسته را به همراهی «راویلسن» از افسران انگلیسی روانه تهران کرد و بقیه را برای حفاظت شاه در تبریز باقی گذاشت.^{۲۰}

با پیشروی نیروهای محمد میرزا به سوی تهران به تدریج مخالفت شاهزادگان متزلزل گشت و بعضی از آنان در طول راه به اردوی وی ملحق شدند، تنها امام وردی میرزا به حمایت از ظل السلطان که در تهران تاجگذاری کرده بود با قوایی به قزوین آمد. سر هنری بتوم با توپخانه به مقابله وی شتافت و بدون آنکه جنگی درگیرد قوای امام وردی میرزا پراکنده شد و تنها نتیجه ی این عمل زیان و خساراتی بود که به دهات مسیر راه این دو قشون رسید. ^{۲۱} ظل السلطان پس از این شکست درصدد عذر خواهی و جلب رضایت محمد میرزا برآمد. سرانجام محمد میرزا در رمضان ۱۲۵۰ ق به همراهی قائم مقام و رجال دربار و سفرای انگلیس و روسیه به پایتخت وارد شد و در همان سال تاجگذاری کرد و حکومت ۹۰ روزه ی ظل السلطان پایان یافت. ^{۲۲}

بدین ترتیب قائم مقام نقشی بی بدیل در به قدرت رساندن شاه جدید ایفا کرد اما این شاه از دید قائم مقام نمی توانست به خوبی ایفای نقش کند و البته در حقیقت نیز چنین بود. شاه به یک وزیر قدرتمند نیاز داشت که بتواند وی را یاری کند، قائم مقام همان وزیر قدرتمند بود. وزیری در کسوت وزرات، اما پادشاه اصلی ملک ایران.

قائم مقام؛ قربانی جدال تاریخی شاه و وزیر

پس از ورود محمد میرزا و قائم مقام به تهران هنوز مدعیان دیگر سلطنت بودند از جمله حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکمرانان فارس و کرمان بودند. قائم مقام کوشش داشت برادران و عموهای شاه را با نیرنگ به دام اندازد. ^{۲۳} اقدامات قائم مقام در مورد فرمانفرما و شجاع- السلطنه مؤثر واقع نشد، ناچار شاهزاده فیروز میرزا با منوچهر خان معتمدالدوله و لیندسی با ۵۰۰۰ سرباز و توپخانه کافی روانه فارس شد. اطرافیان فرمانفرما از ترس مجازات های بعدی او را رها کردند و سرانجام فرمانفرما و شجاع السلطنه دست از مقاومت برداشتند شجاع السلطنه به امر محمد شاه کور و زندانی شد.

محمد شاه کلیه امورا به قائم مقام سپرده بود، قائم مقام که از بی توجهی و سستی اراده ی محمد شاه به خوبی اطلاع داشت امور لشکری و کشوری را شخصاً و بدون مراجعه به شاه اداره می کرد و به واسطه ی سوءظنی که به اکثر درباریان و اطرافیان داشت هیچ یک را در امور مملکت باخود شریک قرار نداد. ^{۲۴} قائم مقام، با پشت گرمی به خدماتش در دستگاه قاجارها به ویژه کوشندگی هایش در به تخت نشاندن شاه، با قدرت و شدت کار خود را می کرد. هرکس را لایق می دید به کار می گمارد و

هر که را شایسته نمی دانست برکنار می کرد و به عبارتی شایسته سالاری و نه زدوبندهای سیاسی در دستور کار او قرار داشت.^{۲۵}

اعتماد السلطنه درباره قائم مقام تعبیر قابل توجهی دارد و می نویسد: قائم مقام خیلی میل داشت که درعالم وزارت خود نوعی مختار باشد که سلطان، بی رضای او به کسی کاری ندهد و عطایی نبخشد.^{۲۶} این نکته‌ای بسیار مهم است، وزیر خود را کانون اصلی قدرت می دانست و شاه جوان بی تجربه را فاقد صلاحیت‌های لازم. اعتماد السلطنه در صدر التواریخ، که به سرگذشت یازده نفر از صدراعظم‌های دوره قاجار اختصاص دارد، می نویسد: وقتی چنان اتفاق افتاد که محمد شاه ۲۰ تومان به مردی باغبان عطا فرمود؛ قائم مقام کس فرستاد آن زر را استرداد کردند و به خدمت پادشاه پیغام داد که این عطا در این مورد وجهی نداشت.^{۲۷} این وقایع به خوبی خواستِ تعدیلِ قدرت در اندیشه قائم مقام را نمایان می سازد.

اما آیا چنین وزیری می توانست به صدارت خود ادامه دهد؟ آیا قائم مقام در این باره کیاست و تدبیر لازم را به خرج داده بود؟ پاسخ تاریخ به این دو پرسش منفی است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که رفتارهای حذفی قائم مقام راه را برای حذف خود وی هموار کرد و در نهایت به دستور شاه کشته شد تا فکر تعدیل قدرت نمود عینی پیدا نکرده و در نطفه خفه شود.

جایگاه قائم مقام فراهانی در تاریخ کوشندگی‌های اصلاح گرایانه‌ی ایرانی مهم است، قائم مقام بزرگترین حامی و همیار پروژه اصلاحات عباس میرزا بود، اصلاحاتی که نخستین قدم‌ها برای نوسازی و مدرن سازی ایران بود. همانگونه که در مبحث پیشین گفته شد در پروژه اصلاحات عباس میرزا، هر چند جایی برای تعدیل قدرت وجود نداشت اما مدرن سازی نخستین گام برای پیشبرد تعدیل قدرت بود.

امیر کبیر و نوسازی معطوف به تعدیل قدرت

امیر کبیر در میان نخبگان سیاسی معاصر ایران از جایگاه مهمی برخوردار است. بلاشک می توان وی را شاخص ترین نخبه ی سیاسی عصر قاجاری محسوب داشت که در جهت تعدیل قدرت ساخت استبدادی حاکم بیشترین اقدامات را انجام داد و کوشندگی‌های وی طبیعتاً بیشترین اثرگذاری را هم به دنبال داشت.

پیش از پرداختن به اقدامات و کوشندگی‌های امیر کبیر برای تعدیل قدرت استبدادی حاکم، لازم است نگاهی به شرایط داخلی ایران در هنگام قدرت گیری امیر کبیر داشته باشیم. امیر کبیر به عنوان جدی ترین نخبه‌ی حامی تعدیل قدرت، در طول ۳ سال زمامداری خود یک سیاست مستقل و ملی در

پیش گرفت.^{۲۸} او وارث وضعی کاملاً نامساعد و مملو از مشکلات و موانع برای خدمت و کار بود او موقعی مصدر کار شد که همه چیز و همه جای مملکت را فساد فرا گرفته بود. کادر هیئت حاکمه به صورت غیرقابل اصلاحی در فساد غوطه‌ور بود. جنوب و شمال کشور در دست انگلیس و روس قرار داشت. دربار بیش از آلت بی‌اراده‌ای در دست بیگانگان چیزی نبود. ارتش به صورت سازمانی در جهت سرکوبی و ناراحت کردن مردم درآمده بود. نیروی دریایی که در آن تاریخ برای کشورهای مجاور دریاها نقش حیات و مرگ را داشت، اصلاً در ایران وجود نداشت. صنعت به صورت موجود در کشورهای پیشرفته‌ی آن روز دنیا، ابداً در ایران به چشم نمی‌خورد و صنایع دستی مختصری هم که بود در مقابل هجوم و حمله‌ی سیل مصنوعات کشورهای مترقی، رو به ورشکستگی می‌رفت. کشاورزی و دامداری به همان وضع قرون وسطی باقی‌مانده بود. اگر کسی هم به فکر بهره‌برداری از معادن و ذخائر و ثروت‌های خدادادی کشور می‌افتاد با توجه به وضع زمامداران و کارشکنی‌های یغماگران خارجی منصرف می‌شد. علم و ادب و هنر مخصوصاً علمی که به تازگی در غرب رواج پیدا کرده بود، کفر و الحاد به‌شمار می‌رفت و با این‌که تا آن روز در اروپا قدم‌های بلندی به طرف تکامل و ترقی برداشته شده و در اثر ارتباط و آمد و شد، آن پیشرفت‌ها از نظر سردمداران ایران پوشیده نبود، در ایران اقدامی برای اقتباس آن ترقی به چشم نمی‌خورد. در عوض، بازار رشوه و دزدی و تجاوز و تعدی و زورگویی هرچه بخواهد رواج داشت. القاب پرطمطراق و عناوین پرزرق و برق که حاکی از روح تنمّر و تفکر عده‌ای مغرور بود، در میان طبقه‌ی بالا و هزار فامیل دست به دست می‌گشت. در این وضعیت امیرکبیر شروع به اصلاحات در دو جناح داخلی و خارجی کرد.^{۲۹}

فتنه‌ی سالار و تدبیر امیر

بررسی فتنه‌ی سالار و چگونگی مقابله‌ی امیر کبیر با آن برای درک روش اصلاحگری امیر کبیر و فهم سیاست‌های او حائز اهمیت است. شورش محمدحسین خان سالار پسر اللهیارخان آصف‌الدوله در سال ۱۲۶۰ ه. ق. آغاز شد؛ اما زمینه‌ی آن چند سال پیش در زمان حکومت آصف‌الدوله در خراسان فراهم آمده بود. آصف‌الدوله داماد فتحعلیشاه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ ه. ق سمت صدراعظمی داشت. در هنگام دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روسیه با همان مقام به اردوی عباس میرزا رفت؛ اما از میدان جنگ فرار کرد که خود یکی از عوامل عمده شکست ایران شد. هر چند با پایان گرفتن جنگ او را به عنوان خیانت کار محکوم کردند و از مقامش نیز برکنار گردید اما همواره در پی بازگشت به این مقام و احراز مجدد جایگاه صدراعظمی برای خود بود. بعد از رسیدن محمدشاه به سلطنت امیدواری او

بیشتر شد چرا که وی دایی شاه جوان محسوب می شد. اما وقتی قائم مقام به صدارت رسید، او به عنوان حاکم خراسان به آنجا فرستاده شد. بعد از کشته شدن قائم مقام به دربار آمد تا جای او را بگیرد؛ باز موفق نشد و به خراسان باز گشت.^{۳۰} آصف الدوله در سال ۱۲۶۲ هـ ق از محمدشاه اجازه سفر بیت‌الله - الحرام را گرفت و قبل از آن، دو تقاضا از شاه نمود: یکی آنکه منصب تولیت آستان قدس رضوی به پسرش محمدحسن خان داده شود و پسر دیگرش محمدخان در غیاب وی نایب‌الحکومه خراسان باشد. هدف اللهیارخان آصف الدوله این بود که کلیه امور خراسان در دست پسران وی قرار گیرد که مورد موافقت پادشاه قرار گرفت. سپس آصف الدوله به بهانه زیارت مکه از ایران خارج شد و دیگر باز نگشت.^{۳۱} انگلیسی‌ها بسیار تلاش نمودند تا اللهیارخان را به دربار نزدیک کنند، وزیر مختار انگلیس در نامه‌ای که برای وزیر خارجه انگلیس نوشت بعد از مدح و ثنای او این گونه ادامه می‌دهد: «منتظر فرصتم که در یک ملاقات خصوصی شاه را وادار کنم تا مقام وزارت را به او اعطا کند»، البته مخالفت‌های امیر کبیر نگذاشت این نقشه انگلیسی‌ها محقق گردد. اللهیار خان نمونه‌ای قابل توجه از نخبگانی است که در ساختار استبدادی حضور داشتند و با بهره‌گیری از امتیاز تبار خاندانی و خانوادگی سعی در حفظ پست‌ها و مناصب و امتیازات موروثی خود داشتند. تمامی تلاش و کوشش این گروه از نخبگان حفظ وضعیت موجود بود، اهمیت کار امیر کبیر در همین جا معلوم می‌شود که توانست با این گروه از نخبگان به مقابله برخیزد و دست آنان را از امور مملکتی کوتاه نماید. در واقع بخشی از پروژه تعدیل قدرت که از جانب وی پی گرفته می‌شود، تحدید قدرت این گروه از نخبگان بود. مواجهه سخت امیر کبیر با شورش سالار حاکی از اراده‌ی جدی و سخت‌وی برای تحقق پروژه‌ی تعدیل قدرت بود.

سالار در ۱۲۶۲ هـ ق، سر به طغیان برداشت. او جمعی از خوانین خراسان را گرد خود جمع کرد و لشکریان زیادی فراهم نمود و حشمت‌الدوله حاکم خراسان را به محاصره گرفت.^{۳۲} حشمت‌الدوله حاکم خراسان به کمک نیروهای دولتی از مهلکه نجات یافت. در همین اوان میرزا تقی خان بزرگ وارد عرصه گردید؛ ابتدا حشمت‌الدوله را بر کنار و برادر وی مراد میرزا را به حکومت خراسان فرستاد. در این حین آصف‌الدوله با حمایت انگلیسی‌ها دست به دامان شاه و امیر شده بود که اجازه دهند به ایران باز گردد؛ اما امیر با درخواست او موافقت نکرد. آصف‌الدوله در عوض، پسر خود سالار را به فتنه هر چه بیشتر تحریک می‌کرد.^{۳۳}

امیر برای فرونشاندن شورش، هم از ابزار سیاست بهره برد و هم از ابزار فشار و مقابله‌ی نظامی. وی در ابتدا عموی سالار، حاجی نورمحمدخان، را به خراسان فرستاد و سلیمان خان افشار را نیز برای منصرف کردن و جدا کردن جعفرقلیخان از سپاه سالار نزد وی فرستاد. پس از آن معتمدین دیگر را نزد سالار فرستاد، اما این تدابیر موثر نیفتاد. امیر با فرستادن سپاهی برای ترسانیدن او سعی در خوابانیدن شورش داشت؛ اما سالار با تهدید و تلقینات خود به علمای مشهد، حمایت آنان را نیز یدک کشید چون کوشش صلح‌جویانه امیر به جایی نرسید، فرمان حمله به شهر مشهد را صادر کرد، تا این فتنه که اساس حکومت را تهدید و مردم را به شاه و حکومت نگران ساخته بود را از بن برکند.^{۳۴}

در همین حین وزیر مختار وقت انگلیس، شیل، پیشنهاد میانجی‌گری انگلیس و روسیه را کرد که میان امیر و سالار سازش شود؛ اما امیر نپذیرفت. امیر معتقد بود که دخالت بیگانه به نهایت رسیده و آن، منافی‌شان و عزت دولت است. "دالگورکی وزیر مختار روسیه به صدراعظم آن دولت می‌نویسد: امیر می‌گوید ما نمی‌گذاریم که خراسان به مصر ثانی بدل شود و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس بهانه‌ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند."^{۳۵}

مردم مشهد نیز با امیر همکاری و همدلی کردند و حتی آن گونه که از گزارش‌های سفیر انگلیس پیداست خود مردم مشهد مجتهد شهر (که از حامیان سالار بود) را زندانی کردند بالاخره مراد میرزا حاکم مشهد، شهر را محاصره کرد و امیر نیز برای کمک، مرتب سپاه و سلاح می‌فرستاد و هنگامی که به پیروزی اطمینان یافت، فرمان یورش را صادر کرد. سرانجام؛ مشهد در ماه جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ فتح گردید و غائله سالار که بیش از پنج سال طول کشید برافتاد.^{۳۶}

مقابله‌ی امیر کبیر با شورش سالار تنها مقابله با یک اغتشاش محلی نبود که حکومت‌های مرکزی به طور معمول انجام می‌دهند، بلکه در چارچوب سیاست محدودسازی قدرت بی‌چون و چرای بخشی از شاهزادگان قاجار بود. شاهزادگانی که از قدرت نامحدودی در قلمرو خود برخوردار بودند و هر از چندگاهی قدرت حکومت مرکزی را به چالش می‌کشیدند. نکته مهم در این میان تبار خاندانی و موقعیت اجتماعی امیر کبیر بود که بدون تعلق به خاندان قاجار به مقابله با گروه شاهزادگان قدرتمند قاجار برخاست. سالار که تصور می‌کرد به مناسبت جایگاه خاندانی و تبار قاجاری کسی را یارای مقابله با وی نیست، دچار اشتباه محاسباتی شده بود. چرا که از توان و اراده‌ی صدراعظم جدید برآورد مناسبی نداشت و حتی در مقابل تدابیر سیاسی وی نیز ایستادگی کرد. اما بی‌گمان امیر کبیر از

خیل آن گروه از سیاستمدارانی بود که جنگ را تداوم سیاست می دانست و هنگامی که ابزارهای سیاسی پاسخگو نبود، در کاربرد نیروی نظامی تردیدی به خود راه نمی داد.

پس از فرونشاندن فتنه‌ی سالار، امیر کبیر اقداماتی در بلوچستان نیز انجام داد. به علت نزدیکی این ایالت به هندوستان و افغانستان، انگلیس کوشش داشت خوانین محلی و سرکردگان این ایالات را دست نشانده خود سازد. امیرکبیر از دو طریق پیروز شد. یکی تقویت حکومت و دیگری حمایت از خوانین محلی و رؤسای ایالات بلوچستان و سیستان و سپردن پاره‌ای مأموریت‌ها و خدمات دولتی به آنها.^{۳۷}

پرداختن به جزئیات فتنه سالار از دیدگاه بررسی پیش روی از آن جهت نیست که وجوه تاریخی آن روشن شود، بلکه نمونه‌ای از دهها اقدام سیاسی امیر کبیر است که به نحوی مناسب نشان می دهد صدراعظم برای سامان بخشی به اوضاع مملکت و محدود سازی کانون‌های متعدد قدرت چه اقداماتی را انجام می داد. سامان دهی به اوضاع آشفته‌ی مملکت از یک جهت بخشی از پروژه تعدیل قدرت بود، چرا که شاهزادگان و امرای قاجاری در همان حال که خود کانون‌های متعدد قدرت را در اختیار داشتند، از حامیان اصلی قدرت مطلقه نیز بودند. اقدام امیر کبیر در جهت محدودسازی قدرت شاهزادگان مهمترین بخش از پروژه تعدیل قدرت مد نظر وی بود که به صورت بزرگترین مانع هم در برابر او تبدیل شد. زیرا همین شاهزادگان در نهایت برای قتل او دسیسه چیدند و صدراعظم بزرگ ایران را حذف کردند.

سامان دهی به نظم حاکم

امیر کبیر با اسلاف خود تفاوت‌ها و تمایزات بینادین داشت. قائم مقام‌ها، هر دو، هر چند مردانی بزرگ و برجسته بودند، اما هیچ گاه همچون امیر نگاه راهبردی به سیاست و اصلاح امور نداشتند. آنان در بهترین حالت نخبگانی زبده در یک دستگاه استبدادی بودند، اما امیر نخبه‌ای از نوع دیگر بود. نخبه‌ای که در چارچوب بوروکراسی و ساختار اداری دستگاه سنتی قاجار پرورش یافته بود، اما ضرورت اصلاح و بهبودبخشی آن را عمیقاً درک کرده بود. از همین رو بود که وی پروژه گسترده خود را در جهت اصلاح امور کلید زد، پروژه‌ای که می توان هدف نهایی آن را تعدیل قدرت نظام سیاسی حاکم دانست. در حقیقت وی کسی نبود که از مشکلات دچار واهمه شود و با شهامت بسیار کوشید همه قسمت‌های دستگاه مملکتی را اصلاح و راه تقلب‌های گوناگون و از جمله خرید و فروش مقامات رسمی را سد کند و بیدرنگ برای اصلاح وضع لشکر اقدام کرد، طبقه روستایی را از زیر فشار ظلم و اجحافی که بدان دچار بودند نجات بخشید و تمام سیستم‌های مالی مملکت را تغییر داد. در ابتدای حکومت

امیر این نکته خاطر نشان می شد که نباید به قول و گفته‌های او اعتماد چندان نمود چون به هرصورت او نیز یکی از افراد ایرانی بود ولی وزیر در هر موردی درست برطبق مقصود خود عمل می کرد و اگر تمام اقدامات او قرین توفیق نشده باشد باید آن را به یاری محدود و همکاری اندکی که از ناحیه دیگران دیده است نسبت داد نه به واسطه نقصان فطانت یا فقدان پشتکار شخصی. وی به آسانی به انجام دادن امری قول نمیداد ولی موقعی هم که بعمل کردن کاری قول میداد اجرای آن تردید پذیر نبود.^{۳۸}

بخشی از اصلاحات امیرکبیر در حوزه‌ی اقتصادی بود که با هدف سامان بخشی به امور مالی صورت می گیرد که نتایج و تبعات سیاسی قابل توجهی را نیز در پی داشت. سیاست مالی امیرکبیر بر دو پایه‌ی اصلی قرار داشت. یکی کاهش هزینه‌های دولت بود. او هیأتی از مستوفیان را تحت نظر مستوفی‌الممالک آشتیانی تشکیل داد این هیأت پس از رسیدگی‌های لازم، کمبود عایدات را نسبت به هزینه‌های مستمر، یک میلیون تومان تشخیص داد. امیرکبیر برای خاتمه دادن به بحران مالی و متوازن ساختن عایدات خزانه دستور داد به تناسب از حقوق خود و مقرری مستخدمین کاسته شود و این عمل را از حقوق خود گرفته تا کوچک‌ترین مستخدمین اجرا نمود. علاوه بر آن مستمری‌های فوق‌العاده سنگین، شاهزادگان، علما، سادات و متنفذین را قطع کرد و برای شاه مقرری ماهانه در حدود هزار تومان تعیین نمود.^{۳۹} کاهش هزینه‌های دولت به وضعیت آشفته‌ی مالی دولت سامانی نو داد و از آن مهم تر از لحاظ سیاسی قدرت شاهزادگان و نخبگان متنفذ دیگر را به شدت محدود کرد. یکی دیگر از سیاست‌های او عایدات بود. امیرکبیر مالیات عقب‌افتاده حکام ولایات و خوانین محلی را وصول کرد و زمین‌های مزروع را از نو مورد ارزشیابی قرار داد. زیرا که آخرین بار در زمان کریم‌خان زند بود که اراضی را ارزشیابی کردند و از آن وقت تغییر فاحشی در قیمت زمین و دیگر اموال منقول رخ داده بود.^{۴۰} سامان دهی به نظم حاکم در جهات مختلف سیاسی و اقتصادی مطابق با الگوی دولت مدرن غربی بود که مهمترین هدف امیر کبیر هم پیاده سازی این ایده در ایران بود. امیرکبیر در این راه به اقدامات مختلف دست زد که حوزه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و . . . را دربر می - گرفت. پروژه‌ی نوسازی نظم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورد نظر امیر کبیر از لحاظ ماهیتی مشابه با پروژه اصلاح گرایانه‌ی عباس میرزا و قائم مقام فراهانی بود، اما از لحاظ دامنه و گستردگی و اهداف مورد نظرش بسیار فراتر از آنچه بود که قائم مقام و عباس میرزا در پی آن بودند. به گفته آبراهامیان " تفاوت اساسی امیر کبیر با نو گرایان سلف خود در این بود که او علاوه بر نوسازی

ارتش به گشایش مدارس به سبک جدید (دارالفنون) پرداخت. کارخانه‌های متعددی راه اندازی نمود. دانشجویان ایرانی را در رشته‌های مختلف به اروپا اعزام کرد. از اساتید غربی در مدارس دارالفنون بهره گرفت و همچنین نسبت به اصلاحات اداری و مالی در دربار و دستگاه دیوانی اقدام کرد.^{۴۱}

امیر کبیر برخلاف قائم مقام تنها به دنبال آن نبود که قدرت دستگاه حکومت را در کنترل کامل خود بگیرد، بلکه آنچه بیشتر مد نظر او بود به نوعی تفکیک وظایف نهاد سلطنت و حکومت بود. اقدامات امیر کبیر به نوعی نشان دهنده‌ی این اعتقاد وی بود که شاه باید سلطنت کند و کار حکومت را به دستگاه اداری و دیوانی تحت نظر وزیر بسپارد. در طول دوران صدارت، امیر کبیر به کرات نشان داد که عمیقاً معتقد به یک سامان مدرن سیاسی بود که در آن تقسیم وظایف ساختار اداری و سیاسی به طور کامل صورت گرفته باشد و در آن نشانی از هرج و مرج و آشفتگی نظام‌های سنتی نباشد. در چنین نظامی، قدرت در یک کانون فردی و الیگارشیکی متمرکز نمی شد و راه بر شکل گیری قدرت مطلقه بسته می شود و طبعاً قدرت به شکلی نظام مند توزیع می گردید. بلاشک این همان پروژه تعدیل قدرت بود که در کانون اصلاحات صدراعظم بزرگ قرار داشت. در نهایت باید گفت هر چند "مجموعه اقدامات اصلاحی امیر کبیر به قیمت جاننش تمام شد. گرچه ناصر الدین شاه با از بین بردن امیر کبیر برنامه نوسازی را کنار گذاشت به هیچ روی نتوانست از روند کلی نو سازی جلوگیری کند."^{۴۲}

نتیجه گیری

بررسی اجمالی ما در این بررسی نشان می دهد که اقدامات و کوشندگی‌های نخبگان پیشا مشروطه تنها محدود و محصور به برخی از تلاش‌های اصلاح طلبانه با بهره گیری از تجربه‌های غرب نبود، بلکه این نخبگان، هوشمندانه و با فراست تمام دریافته بودند که پروژه‌های اصلاح طلبانه باید معطوف به یک خواست و ایده آل کلی باشد و آن خواست چیزی نبود جز تعدیل قدرت. هر چند نخبگان مورد بررسی اقدامات خود را تحت عنوان تعدیل قدرت به انجام نمی رسانیدند، اما هر یک از این اقدامات به شکل مستقیم یا غیر مستقیم در جهت تعدیل قدرت استبدادی و نظام پادشاهی مطلقه‌ی حاکم بود. آغازگر این اقدامات شاهزاده نوگرای قاجار عباس میرزا بود، او با جدیت در پی نوسازی سیستم سیاسی و اداری و نظامی کشور بود، امری که می توان آن را مقدمه‌ای برای اقدامات آتی دیگر نخبگان دانست. بدین ترتیب باید شاهزاده‌ی نوگرا را پیشاهنگ امر تعدیل قدرت دانست. در کنار شاهزاده، صدراعظم توانمند، قائم مقام فراهانی، تا زمانی که شاهزاده در قید حیات بود، همراه و یاور وی بود و پس از مرگ شاهزاده پروژه‌های اصلاح طلبانه ی خود را پی گرفت که با هدف

نوسازی صورت می گرفت اما در کلیت خود، خواست تعدیل قدرت را پیگیری می کرد. اما در این میان، میرزا تقی خان امیر کبیر نماینده اصلی آرمان تعدیل قدرت در ایران بود، به نحوی که می توان گفت پروژه‌های اصلاح گرایانه و بهبودخواهانه‌ی امیر کبیر تنها یک هدف را دنبال می نمود و آن تعدیل قدرت بود. او بود که خیال کنسلیطوسیون در سر داشت، اما نگذاشتند.

پی‌نوشت‌ها

- ^۱ آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: انتشارات سخن
- ^۲ پاکروان، امین‌ه (۱۳۴۸)، *آغا محمدخان قاجار*، رجال ایران، تهران، زوار
- ^۳ حائری، عبدالهادی (۱۳۸۰)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران: با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیر کبیر، ص ۳۰۸.
- ^۴ زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۵)، «گذری بر نخستین تلاش نافرجام برای تأسیس سلسله قاجار»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۲.
- ^۵ حائری عبدالهادی (۱۳۶۴)، *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ص ۳۰۸.
- ^۶ اردکانی، حسین محبوبی (۱۳۵۴)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱: ص ۵۴.
- ^۷ پناهی سمناوی، محمد (۱۳۷۶)، *قائم مقام فراهانی چهره درخشان ادب و سیاست*، تهران، نشر ندا، ص ۶۲.
- ^۸ ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵)، *نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجاریه*، تهران، انتشارات معین، ص ۹۶.
- ^۹ اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۴۹)، *صدرالتواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، سازمان انتشارات وحید، ص ۱۲۴.
- ^{۱۰} سپهر، محمد تقی (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ*. به کوشش جهانگیر قائم مقامی تهران، امیر کبیر، ص ۹۷.
- ^{۱۱} پناهی، پیشین، ص ۱۴۳.
- ^{۱۲} دریا گشت، محمد رسول (۱۳۷۷)، *قائم مقام نامه*، تهران، شرکت علمی فرهنگی، ص ۷۲.
- ^{۱۳} پناهی، پیشین، ص ۱۷۱.
- ^{۱۴} دریاگشت، پیشین، ۲۳۳.
- ^{۱۵} پناهی، پیشین، ص ۱۷۴.
- ^{۱۶} دریاگشت، پیشین، ص ۷۲.
- ^{۱۷} شمیم، علی اصغر (۱۳۴۲)، *ایران در دوره قاجاریه*، تهران، ابن سینا، ص ۱۲۴.
- ^{۱۸} آشتیانی، عباس اقبال (۱۳۷۰)، *تاریخ مفصل ایران*، امیر کبیر، تهران، ص ۸۰۹.
- ^{۱۹} ورهرام، پیشین، ص ۶۷.
- ^{۲۰} دریاگشت، پیشین، ص ۱۲۶.
- ^{۲۱} همان، ص ۳۶.
- ^{۲۲} ورهرام، پیشین، ص ۶۷.
- ^{۲۳} شمیم، پیشین، ص ۱۲۶.

- ۲۴ وهرام، پیشین، ص ۶۸
- ۲۵ همان، ص ۶۹
- ۲۶ پناهی، پیشین، ص ۲۲۵
- ۲۷ اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۱۴۵
- ۲۸ همان، ص ۱۴۹
- ۲۹ رضاقلی، علی(۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی، ص ۱۰۷
- ۳۰ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر(۱۳۶۴)، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، تهران، فراهانی، ص ۵۷
- ۳۱ نوائی، عبدالحسین(۱۳۴۶)، ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهدناصری، تهران، انتشارات هما، ص ۳۸۲
- ۳۲ رائین، اسماعیل(۱۳۴۷)، حقوق بگیران انگلیس، تهران، بی نا، ص ۱۳۶
- ۳۳ آدمیت، فریدون؛(۱۳۶۲)، امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، ص ۴۳۲
- ۳۴ همان، ص ۴۳۲
- ۳۵ محمود، محمود(۱۳۵۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، انتشارات اقبال، جلد ۳: ص ۱۴۶
- ۳۶ مهدوی، پیشین، ص ۳۵۰
- ۳۷ آدمیت، پیشین، ص ۲۴۵
- ۳۸ همان، ص ۱۱۵
- ۳۹ همان، ص ۳۴۰
- ۴۰ بینا، پیشین، ص ۱۸۷
- ۴۱ آدمیت، پیشین، ص ۲۸۹
- ۴۲ آبراهامیان، یرواند(۱۳۸۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران، نی، ص ۷۱.